

# روشن فکر ایرانی و قدرت

محمدرضا تاجیک

ویژه‌نامه اعتماد، اسفند ۸۶

**چکیده:** آقای تاجیک در این مقاله در پی کالبدشکافی رابطه روشن‌فکران و قدرت سیاسی است. ایشان در ابتدا با طرح نظریه‌های منفکران جریان روشن‌فکری نظیر ادوارد سعید و فوکو در قالب نظریه گفتمان، اندیشه‌های این دو را مورد طرح و نقد قرار می‌دهد و در ادامه بحث روشن‌فکران ایرانی را مطرح می‌کند. وی معتقد است که عمده اشکال روشن‌فکر ایرانی این است که به دنبال کسب قدرت سیاسی است و آموزه‌هایی مثل جامعه مدنی، دموکراسی و... را فدای قدرت می‌کند.

ادوارد سعید، روشن‌فکر را کسی می‌داند که به او استعدادی برای بازنمایی، متجسم کردن، مفصل‌بندی یک پیام، یک نظر، یک رویکرد، فلسفه و عقیده برای مردم ارزانی شده است. از این نظر، روشن‌فکر می‌تواند موجودی نادر تعریف شود که صرفاً حامی معیارهای ابدی حقیقت و عدالت «آن جهان» است و یا قلمرو پادشاهی خود را قلمرو این جهانی نمی‌داند. به طور کلی می‌توانیم مهم‌ترین ویژگی‌هایی که برای روشن‌فکران در تعریف‌ها و برداشت‌های گوناگون عنوان شده را در این موارد خلاصه کنیم: «خلق اندیشه‌های نو، فراتر رفتن از سنت‌ها و چارچوب‌های رایج اندیشه، علاقه به مصلحت عمومی، انجام کار فکری مستمر به عنوان حرفه اصلی (در مقابل کار بدنی)، نقد وضع موجود سیاسی-اجتماعی، عدم وابستگی به علائق طبقاتی خاص، پرداختن به مشرب‌ها و ایدئولوژی‌های سیاسی، عرضه «شیوه‌های زندگی جدید»، تعقل و تفکر در امور جامعه و سیاست و فرهنگ، آگاهی از منازعات و

کشمکش‌ها در جامعه بر سر قدرت سیاسی، خلق و انتقال فرهنگ، خلق نظریه‌های اجتماعی، ارتباط با بعد ذهنی حیات اجتماعی در مقابل بعد عینی و تولیدی آن، عرضه سمبلیک منافع اجتماعی طبقات حاکم یا غیرحاکم، پشت کردن به سنت‌های عامیانه، هدایت جامعه به سوی خواست‌ها و علائق و آرمان‌های راستین در مقابل علائق روزمره و گذرا، نارضایی از هر وضع موجودی، شناخت مشکلات و تعارضات اصلی جامعه و ارائه راه حل و پیش‌بینی مسائل آینده، بازانديشي و نوآنديشي، علاقه به مسائل انتزاعي و کلي، دردشناسی اجتماعی در مقابل دانشمندی به مفهوم سنتی آن و بدبینی و بی‌اعتمادی نسبت به صاحبان قدرت.»

به نظر فوکو تولید گفتمان در هر جامعه وظیفه‌ای بر عهده دارد که عبارت است از: پیش‌گیری از قدرت و خطر گفتمان‌های دیگر، پیش‌گیری از ظهور تعیین‌ناپذیر آن گفتمان‌های دیگر، از سر گذراندن مادیت سنگین و وحشتناک آن از طریق کنترل، انتخاب سازماندهی و توزیع مجدد سخن. تولید گفتمان روشن‌فکری نیز از این قاعده مستثنا نیست. از این منظر، گفتمان روشن‌فکری، نوعی پادگفتمان است که مقابله و مواجهه با قدرت و خطر و مادیت سنگین گفتمان‌های دیگر، از جمله گفتمان مسلط و مستقر، را هدف خود قرار داده است. اما آنچه فوکو درباره آن ساکت است این واقعیت غیر قابل تردید است که چنین حکمی در مورد هر گفتمان تولید شده نوینی نیز جاری است. به دیگر سخن، هر گفتمانی دو چهره دارد؛ بر قدرت و در قدرت. یک گفتمان در همان حال که در مقابل قدرت سایر گفتمان‌ها مقاومت می‌ورزد، نسبت به سایر گفتمان‌ها اعمال قدرت نیز می‌کند و باز، گفتمان روشن‌فکری از این قاعده مستثنا نیست.

رابطه روشن‌فکر و سیاست نیز حکایتی دیرینه و مشاجره‌انگیز دارد. برخی از اندیشه‌ورزان همچون گرامشی نوعی رابطه «ارگانیک» میان روشن‌فکر و سیاست تعریف و بر این اساس از ورود فعال روشن‌فکران به عرصه سیاست کاملاً استقبال می‌کنند، اما در مقابل عده‌ای دیگر از جمله اندیشه‌ورزان پسامدرن و پسا ساخت‌گرا و پسامارکسیسم، نقش روشن‌فکران را صرفاً نقادی، راززدایی از «افسانه‌پردازی‌های هزار و یک شب»، سلب مشروعیت از قدرت حاکم و دیگر روابط سلطه و در یک کلام، «منفی‌گرایی انتقادی» یا «شالوده‌شکنی» دانسته و آن را با سیاست‌ورزی که هدف آن عموماً کسب قدرت سیاسی است در تضاد می‌یابند.

کسب قدرت سیاسی ممکن نمی‌شود مگر در پرتو سازماندهی مخفی، انتظام سدید تشکیلاتی و تسلط بر رأس هرم تشکیلات حزبی. این مدل انعکاسی، از مدل سلسله مراتب

سازماندهی سرمایه‌داری است. با این تفاوت که در سرمایه‌داری این تقسیم کار تکنولوژیک است که رؤسا را در موقعیت برتری قرار می‌دهد، لکن در مدل مارکسیست - لنینیستی این تقسیم کار ایدئولوژیک است که روشن‌فکران را در رأس این هرم قرار می‌دهد و این به معنی بازتولید روابط سلطه است.

آنچه میان روشن‌فکر چپ و راست ایرانی (البته از نوع رادیکالیستی آن) مشترک است، به تعبیر شایگان، این واقعیت بوده که هر دو گروه روشن‌فکری همواره «ریشه» را بر «اندیشه» ترجیح داده‌اند. یکی ریشه‌های نژادی را شرط متمدن شدن معرفی کرده، دیگری ریشه‌های طبقاتی را ملاک دانسته و برخی نیز بر ریشه‌های معرفت‌شناختی تاکید ورزیده‌اند. از این رو جای شگفتی نیست که نزد بسیاری از روشن‌فکران چپ و راست ایرانی، کسب قدرت سیاسی همواره بر تقویت جامعه مدنی تقدم داشته است. در تاریخ معاصر ایران، روشن‌فکران سیاسی و سیاسیون روشن‌فکر، به جای این‌که به تقویت جامعه مدنی و نهادینه کردن فرهنگ دموکراسی در جامعه بپردازند، تلاش خود را مصروف کسب قدرت سیاسی کرده‌اند. به بیان دیگر، استراتژی غالب در میان اینان، همواره «استراتژی قدرت» بوده است و نه «استراتژی ضد قدرت».

آدمی آنگاه جامعه روشن‌فکری بر تن می‌کند که از استعداد «تشخیص مقتضیات زمانه و جامعه خود»، «عبور از مصرف‌گفتمانی و ورود به عرصه تولید گفتمانی»، «عبور از وضعیت یک معترض و نقاد صرف نسبت به وضع موجود و ورود به موقعیت یک ایجادکننده وضع مطلوب»، «عبور از پروژه کسب قدرت و ورود به پروژه تبیین شالوده قدرت و شیوه‌ها و ساز و کارهای عملکرد آن» و نیز از استعداد تزریق خودآگاهی به متن جامعه، برخوردار شود. لازمه کسب چنین استعدادی، اولاً داشتن خودآگاهی توأم با مسؤولیت نسبت به «وضع انسانی» خودش در زمان و مکان تاریخی و اجتماعی است که در آن می‌زید (به بیان شریعتی)، و ثانیاً داشتن خصیصه و ویژگی «اندیشه‌ورزی»، «دردمندی»، «انسان‌اندیشی» و «اندیشه معطوف به عمل» است. با این نگاه معتقدم یکی از بنیادین‌ترین دلایل نازایی جامعه روشن‌فکری ایران امروز، عدم آمادگی (اگر نگوییم عدم استعداد) آن برای «عبورها» و «ورودها»ی فوق است. از این رو معتقدم تازمانی که این روشن‌فکر مستعد پذیرش یک تغییر و تحول گفتمانی در «خود» و «جامعه» خود، و نیز مهبای تمهید و تدبیر برای نقش‌آفرینی و تولید فکر در این مسیر نشود، امکان خروج از نابالغی خود کرده و خودساخته و به تبع، امکان عبور از چنبره رخوت و نازایی و انفعال را ندارد. و نیز معتقدم تازمانی که روشن‌فکر ایرانی در نیابد که قدرت صرفاً از بالا تحمیل نمی‌شود، بلکه عملکردهای قدرت و توفیق آنها به

پذیرش آن در پایین بستگی دارد، و نیز در نیابد که ارتباط بین نیروهای اجتماعی در جامعه مدنی دست کم به اندازه این که چه کسی قدرت دولتی را در اختیار دارد، اهمیت دارد، و تنها در صورتی که از استعداد و توان بسیج مردم و اعمال هژمونی خود در جامعه مدنی برخوردار شود، قادر به دگرگون کردن جامعه خواهد شد، نمی تواند به صورت و سیرت یک روشن فکر واقعی مزین شود. روشن فکر ایرانی امروز همچنین باید دریابد که از رهگذر نفی دین و درانداختن پروژه «گسست از سنت» نمی تواند تغییری در جامعه ایجاد کند، بلکه لازمه اندیشیدن به هر نوع تغییری، پذیرش دین و در پیش گرفتن پروژه «بازخوانی و بازسازی سنت» است. این روشن فکر قبل از هرگونه عزمی و رزمی برای عبور از دین و سنت، باید برای این پرسش ها پاسخ بیابد که آیا این امکان وجود دارد دین را به مثابه یک دال اعظم (یا برتر) تعریف کنیم که اولاً از استعداد تکمیل زنجیره دال هایی همچون «آزادی»، «تحمل دگر»، «عدالت»، «توزیع مساوی فرصت ها»، «انتخاب اکثریت»، «تکثر اجتماعی و سیاسی»... که در فضای دموکراتیک شناورند، برخوردار باشد، ثانیاً بتواند با نوعی کنش پس نگرانه به آنان معنای دینی (اسلامی) ببخشد، ثالثاً قادر باشد زنجیره دال های مذکور را سوژه مند کند و رابعاً از این امکان و اقتدار برخوردار باشد که به «میدان گفتمانیتی» که دربرگیرنده دال های شناوری از دو فضای گفتمانی (دین و روشن فکری) است وحدت، تمامیت و انسجام دهد، و گفتمانی خاص و واحد به نام «روشن فکری دینی» را مفصل بندی و صورت بندی کند؟ خلاصه آن که آیا دین می تواند به مثابه نقطه گره ای و نقطه آجیدن (روکش و آستر) گفتمان های مختلف، از جمله گفتمان روشن فکری واقع شود؟

## ● اشاره

نجفعلی غلامی

آقای تاجیک در این مقاله برخی از واقعیت های جریان روشن فکری ایرانی را بیان کردند که در جای خود شایسته تقدیر می باشد. اما باید توجه داشت که بحث ایشان پیرامون روشن فکر و قدرت سیاسی از جهاتی قابل دقت و بررسی است که در این قسمت نکاتی را یادآوری می کنیم:

بازتاب اندیشه ۱۷

۵۲

روشن فکر  
ایرانی  
و قدرت

۱. به نظر می رسد تعاریفی که ایشان از روشن فکر و رابطه آن با قدرت سیاسی ارائه نموده است چنان سنخیتی با جامعه روشن فکری ایران ندارد. آنچه آقای تاجیک پیرامون این بحث ارائه کرده، مبتنی بر روش «تحلیل گفتمان» می باشد که خود یکی از طرفداران این روش است و حال آن که مشخصه ها، مؤلفه ها و ساختار بندی روشن فکران ایران را نمی توان به طور کلی با این روش انطباق داد. بنابراین در صورت انجام این کار، با مشکلات

و معضلاتی روبرو خواهیم شد.

۲. ایشان معتقدند که «روشن فکر» باید کسب قدرت را از سر خود بیرون آورد و به وظیفه اصلی خود که همان هدایت و رهبری کلان جامعه است، بپردازد. سؤالی که در اینجا مطرح می‌باشد این است که براساس چه مبنایی «روشن فکر» نباید به دنبال کسب قدرت باشد؟ اصولاً باید مشخص شود نگاه روشن فکر به قدرت از چه منظری است؟ اگر روشن فکر بخواهد قدرت را وسیله‌ای برای برآورده شدن آمال و آرزوهای شخصی خود قرار دهد، در این حالت جوازی برای تسلط روشن فکر به قدرت وجود ندارد، اما اگر روشن فکر برای خود اهداف عالی‌ای متصور باشد، برای عملی شدن و به منصفه ظهور رسیدن این اهداف نیاز به قدرت دارد؛ در اینجا نه تنها منعی از کسب قدرت برای روشن فکر وجود ندارد، بلکه کسب قدرت به عنوان یک فضیلت برای او محسوب خواهد شد. زیرا این عمل مقدمه‌ای خواهد شد برای اجرایی شدن اهداف متعالی که روشن فکر به دنبال تحقق آن بوده است. با توجه به این که انسان معاصر دچار هرج و مرج اخلاقی و بحران هویت شده و هدف زندگی‌اش را از دست داده است، در چنین حالتی دیگر خوب و بد معنا ندارد و نظام اخلاقی متصور نخواهد شد. در این هنگام روشن فکر با توجه به نظام دانایی خودش ابراز عقیده می‌کند و با اخلاقی کردن قدرت سیاسی می‌کوشد که مشکلات انسان عصر جدید را حل نماید و با کسب قدرت سیاسی، قدرت را به مسیر اصلی هدایت می‌کند که همانا هدایت انسان به سوی کمال و تعالی است.<sup>۱</sup>

۳. آقای تاجیک در تقسیم روشن فکر ایرانی می‌گوید، روشن فکر ایرانی یا طرفدار سرمایه‌داری غربی است یا حامی مارکسیت شرقی و وجه مشترک هر دو گروه استفاده ابزاری از قدرت سیاسی جهت تحقق منافع شخصی، اما باید گفت که این تقسیم‌بندی کامل نیست؛ زیرا در ایران به خصوص بعد از وقوع انقلاب اسلامی ما شاهد رویش جریان نوآندیشی دینی اصیل هستیم که نه وام‌دار سرمایه‌داری غربی است و نه عطش آندیش‌های مارکسیستی را دارد، بلکه همچون یک ایرانی مسلمان فکر می‌کند و حرف می‌زند، خود را روشن فکر می‌داند. اما غرب زده و غرب‌گرا هرگز، به اصول روشن فکری پایبند است اما اصول اساسی خود را هم فراموش نکرده و خود را متعبد و متعهد به آنها می‌داند، چنین روشن فکری نگاه آسمانی به قدرت سیاسی دارد و قدرت را موهبت الاهی می‌داند که در دستان انسان، ابزاری برای پیشبرد اهداف و مقاصد متعالی می‌باشد. به نظر می‌رسد جایگاه چنین روشن فکری در تقسیم‌بندی این نوشتار خالی می‌باشد.